

## امکان سنجی مالکیت شخص حقوقی نسبت به عین موقوفه

### با رویکردی به نظر امام خمینی (ره)

سیدمحمدتقی قبولی درافشان<sup>۱\*</sup>، مسعود جهان‌دوست دالنجان<sup>۲</sup>، میثم شعیب<sup>۳</sup>

۱. دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲)

### چکیده

مطابق ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، عین موقوفه به ملکیت موقوف‌علیهم در نمی‌آید، بلکه پس از وقف، این شخص حقوقی موقوفه است که مالک آن محسوب می‌شود و موقوف‌علیهم تنها حق بهره‌برداری از آن را دارند. اختیار این نظریه جدید توسط قانونگذار ناشی از آن است که تعدادی از فقیهان، به انتقال مالکیت عین موقوفه به خداوند معتقدند و برخی دیگر از جمله امام خمینی (ره)، بدون مالک شدن عین موقوفه را اختیار کرده‌اند. این دو دیدگاه، زمینه شکل‌گیری نظریه مزبور را فراهم آورده‌اند. در پژوهش حاضر بر آنیم که به بررسی زمینه‌های ایجادکننده این نظریه بپردازیم و شرایط لازم برای اثبات این نظریه و موانع آن را بررسی کنیم. نگارندگان معتقدند که نه تنها دو دیدگاه مزبور به‌عنوان زمینه‌های ایجادکننده نظریه مالکیت شخص حقوقی محقق نیستند، بلکه با فرض پذیرش، این نظریه مبتلابه دو مانع است: نخست با آنکه اشکال‌های امام خمینی (ره) در رد نظریه مشهور فقیهان مبنی بر انتقال عین موقوفه به ملکیت موقوف‌علیهم وارد است، از ادله دیگری می‌توان بر قول مشهور صحه گذاشت و دیگر آنکه امکان قبول صیغه بنا بر نظریه عقد بودن وقف، وجود ندارد.

### واژگان کلیدی

انتقال عین موقوفه، شخص حقوقی، فک ملک، مالکیت عین موقوفه، ملکیت موقوف‌علیهم، وقف.

## مقدمه

در طول تاریخ همواره روش‌های مختلفی برای انجام دادن اعمال نیک و خدایپسندانه وجود داشته است. یکی از ماندگارترین روش‌ها وقف است که در سیره پیامبر(ص) و همچنین ائمه معصومین(ع) از جایگاه والایی برخوردار بوده است. بعد از آن بزرگواران، مسلمانان نیز در همه اعصار، اهتمام زیادی در حفظ و ترویج آن داشته‌اند و به همین سبب است که از زمان علمای متقدم مانند شیخ صدوق و شیخ مفید، مطالبی در این زمینه در دست است. با مراجعه به کتب فقیهان در خواهیم یافت که از ابتدا این پرسش که «مالک عین موقوفه کیست؟» در اذهان آنها وجود داشته است و هرکدام برای آن پاسخی ارائه داده‌اند. پاسخ این پرسش تا پیش از علامه حلی، در دو امر منحصر بود: یا اینکه مالک آن خود واقف است یا اینکه موقوف‌علیهم مالک آن می‌شود. در عین حال در بین فقیهان عامه هم مالکیت خداوند به عنوان احتمال سوم مطرح بود (الزحیلی، بی تا، ج ۱۰: ۳۰۵ - ۳۰۶)؛ نظریه‌ای که علامه حلی هم در کتاب «قواعد الأحکام» آن را در برخی صور پذیرفت و بیان کرد که مال موقوف از دو حال خارج نیست: یا مسجد است که در این صورت مانند آزاد کردن بنده، «فکة ملک» و در نتیجه بدون مالک می‌شود یا اینکه مسجد نیست که در این صورت نیز یا بر افراد مشخص وقف شده است که مالک آن موقوف‌علیهم هست یا بر جهات عامه وقف شده است که به ملکیت خداوند درمی‌آید (علامه حلی، ۱۴۱۳ الف، ج ۲: ۳۹۴). دلیل این تفصیل آن بود که تصور مالکیت موقوف‌علیهم در بعضی صور (یعنی در صورت عام بودن وقف یا مسجد بودن مال موقوفه) با مشکل مواجه بود. همین امر سبب شد که فقیهان بعد از وی نیز، دیدگاه مالکیت موقوف‌علیهم را به صورت مطلق نپذیرند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۶۶۴). اما مسئله به همین جا متوقف نشد و کاشف الغطاء، مالکیت هر انسانی را دچار اشکال می‌دانست و اولین فردی از امامیه بود که قائل به مالکیت خداوند متعال در تمام متعلقات وقف (اعم از عام بودن یا خاص بودن) شد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۲). پس از وی تعداد دیگری از فقیهان، نه تنها مالکیت واقف یا موقوف‌علیهم را نپذیرفتند، بلکه به نظر کاشف الغطاء نیز خدشه وارد کردند و معتقد بودند که پس از وقف، عین

موقوفه از قبیل «فکّ ملک» است و بدون مالک می‌شود و در این زمینه بین وقف خاص و عام فرقی وجود ندارد (یزدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۳۲ - ۲۳۴). از سوی دیگر در کتب حقوقی این مطلب به صورت دقیق منقح شد که اشخاص، در شخص حقیقی منحصر نیست، بلکه امکان وجود شخص حقوقی هم وجود دارد؛ به گونه‌ای که جزییات و ویژگی‌های آن به صورت مفصل بررسی شد.

وجود این دو امر سبب شد که فرضیه مذکور در ذهن عده‌ای ایجاد شود که می‌توان مالک عین موقوفه را، شخص حقوقی موقوفه دانست. لذا سعی کردند علت تمایل بعضی از فقیهان به مالکیت خداوند متعال یا بدون مالک بودن عین موقوفه را به نحوی توجیه کنند. از آنجا که در فقه وجود نهادی که دارای شخصیت حقوقی مستقل و جدای از شخصیت اشخاص باشد، متصور نبوده، نظریه شخصیت حقوقی مستقل وقف، در منابع فقهی ارائه نشده، اما این گونه استدلال، پایه‌گذار چیزی شبیه شخصیت حقوقی مستقل است (ابهری علی‌آباد، ۱۳۸۶: ۸۶). به عبارت دیگر، معتقدان به این نظریات، در صدد بوده‌اند که ضرورت تعلق ملک به اشخاص حقیقی را انکار کنند. کاتوزیان در این زمینه می‌نویسد: «صرف نظر از اشکال‌هایی که بر دیدگاه مالکیت خداوند متعال بر موقوفه شده است؛ اما در این مجاز و فرض حقوقی، نخستین نشانه‌های باور فقیهان به وجود شخصیت و اصالت وقف در سایه منسوب کردن آن به خداوند متعال دیده می‌شود. در این مجازگویی، عین حبس شده از هرگونه تعلق می‌رهد و به منبعی بالاتر از خاکیان وابسته می‌شود. این در حالی است که همه محققان اسلامی بر این باورند که خداوند، قادر و مالک همه چیز است و هنگامی که سخن از مالکیت می‌رود، مقصود این است که در روابط اجتماعی، ملک به چه شخصی اختصاص داده شده است. بنابراین منسوب کردن مال به مالک نخستین جهان، رفع اشکال در روابط انسان‌ها نمی‌کند، جز اینکه به ملک، اصالتی بیرون از تعلق‌های متعارف می‌بخشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۵۰). رفته‌رفته این فرضیه مورد توجه قانونگذار قرار گرفت، به گونه‌ای که در ماده ۳ قانون اوقاف مصوب ۱۳۵۴ برای موقوفات عام یک شخصیت حقوقی پیش‌بینی شد و پس از تصویب قانون «تشکیلات و اختیارات سازمان

حج و اوقاف و امور خیریه» در سال ۱۳۶۳، انحصار این مطلب در موقوفات عامه شکسته شد و موقوفات خاص را نیز شامل شد. ماده ۳ در این زمینه مقرر می‌دارد: «هر موقوفه دارای شخصیت حقوقی است». با این توصیف طبق این ماده پس از صیغه وقف، مالک مال خود را به ملکیت شخص حقوقی به نام "موقوفه" درمی‌آورد و لازم نیست که منتفعان آن قابلیت تملک را داشته باشند (امینان مدرس، ۱۳۸۱: ۶۸). بنابراین موقوفه‌علیهم تنها حق بهره‌برداری از این مال را دارند و مالک آن محسوب نمی‌شوند.

برای آنکه فرضیه مالکیت شخص حقوقی به اثبات برسد، فراهم بودن دو شرط الزامی است؛ شرط اول آن است که عین موقوفه از ملک واقف خارج شود و شرط دوم آنکه زمینه‌های ایجادکننده فرضیه محقق باشد. به همین منظور در این پژوهش پس از بیان معنای وقف، به واکاوی شروط لازم برای اثبات این فرضیه و موانع آن می‌پردازیم. ناگفته نماند که این مسئله علاوه بر ثمرات قضایی، دادرسی و مدنی، در حوزه تقنین نیز دارای اثر است و همین امر لزوم پرداختن به این مسئله را دوچندان می‌کند.

### تعریف وقف

وقف در لغت به معنای «توقف در چیزی و امساک چیزی» به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶: ۱۳۵) و دانشیان لغت آن را در موارد متعددی مانند: ایستادن، به حالت ایستاده ماندن، آرام گرفتن، اقامت کردن، ساکن کردن و حبس کردن در راه خدا (صاحب‌بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۶: ۴۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹: ۳۹۵؛ فیومی، بی تا، ج ۲: ۶۶۹)، توقف در کلام و مطلع شدن، استعمال کرده‌اند. دانشیان فقه نیز اختلاف فراوانی در تعریف آن دارند، مشهور آنها (به‌ویژه متقدمین) وقف را «تحبیس الاصل و تسبیل الثمره/المنفعه» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۸۶؛ راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲: ۲۹۰؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۳۶۹؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۵۲؛ ابن سعید، ۱۴۰۵: ۳۶۹؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۴۷؛ خویی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۲۳۱) تعریف کرده‌اند، قانونگذار نیز در ماده ۵۵ ق.م. از تعریف مشهور پیروی کرده و گفته است: «وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود». برخی دیگر به جای کلمه «تسبیل»، از «اطلاق» در تعریف استفاده کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۱۵۶؛ شهید اول، ۱۴۱۰: ۹۹). با این توجیه که این کلمه در مقابل

«تحبیس» قرار دارد و به معنای منع از تصرف ناقله است؛ از این رو باید در تعریف آن از واژه‌ای استفاده شود که به معنای اباحه موقوفه برای موقوف‌علیهم باشد و واژه اطلاق از این حیث نسبت به واژه تسبیل روشن تر است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۴۱۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۱۲۶). لکن این توجیه صحیح نیست، زیرا در ارتکاز متشرعه، وقف یک عبادت است و قصد قربت لازم دارد. با توجه به این نکته، استعمال کلمه تسبیل صحیح تر خواهد بود، چرا که قصد قربت در آن اخذ شده است، به قرینه اینکه جوهری در خصوص فعل «سَبَل» می‌نویسد: «سَبَلُ فلانٌ ضَبْعَتَهُ أی جعلها فی سَبیلِ الله» (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵: ۱۷۲۴) و از این روست که فقیهان از کلمه تسبیل در حدیث نبوی «حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَلَ الثَّمْرَةَ» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۲: ۲۶۰؛ علامه حلی، ۱۹۸۲: ۵۱۰) وقف را فهم کرده‌اند. دلیل دیگر در رد توجیه مزبور، این است که وقف از صدقات بوده، بلکه در جواهر الکلام، نقل شده است که آن دو، یک چیز هستند (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۳). از طرف دیگر می‌دانیم که در صدقه، قصد قربت لازم است و لذا کلمه تسبیل مناسب آن خواهد بود. به همین دلیل وی تغییر واژه «تسبیل» به واژه «اطلاق» را نایجا قلمداد می‌کند (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۳).

اما از این رو که دو تعریف مذکور، تعریف حقیقی وقف نیستند، بلکه تعریف به غایت هستند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۰۰) عده‌ای تعریف جدیدی ارائه کرده‌اند و وقف را عقدی می‌دانند که مفید «تحبیس اصل و اطلاق منفعت» است (محقق سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۴). به سبب اشکال‌های دیگری مانند اینکه این دو تعریف، تعریف به ذکر خصایص وقف هستند یا اینکه تعریف لفظی آن هستند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۰۹ - ۳۱۰) و نیز سایر اشکال‌ها، برخی دست از این تعریف‌ها برداشته‌اند و وقف را صدقه جاریه تعریف کرده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۶۳؛ ابن برآج، ۱۴۰۷، ج ۲: ۸۶) تعریفی که مطابق روایت‌هایی است که به حد استفاضه می‌رسند. برای مثال در روایت صحیح‌ای از امام صادق (ع) آمده است: «پس از مرگ تنها سه خصلت است که باعث رسیدن اجر به فرد می‌شود [یکی از آنها] صدقه‌ای است که فرد در ایام حیاتش آن را برقرار ساخته و بعد مرگ او نیز برایش جاری است...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۵۶) و به اذعان فقیهان «صدقه جاریه» به معنای

وقف است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۱۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲: ۲۹۹). لکن این نکته را باید متذکر شد که تمام تعریف‌هایی که فقیهان در کتب خود، از وقف ارائه کرده‌اند، همگی شرح الاسمی هستند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۲).

اما از آنجا که وقف دارای ماهیت یکسان است و نمی‌توان به جهت متفاوت بودن متعلقات آن (وقف خاص یا عام بودن) تعریف‌هایی را ذکر کرد که با بعضی از صور وقف سازگار نباشد (اشکالی که بر تمام تعریف‌های ذکر شده وارد است) بایسته خواهد بود که آن را به گونه‌ای تعریف کرد که با تمام صورش سازگاری داشته باشد؛ از این رو نگارندگان تعریف امام خمینی را بهترین تعریف می‌دانند. ایشان در کتاب البیع در تعریف وقف می‌نویسند: «ایقاف الشيء علی جهة أو شخص أو غيرها لتدر المنافع منها علیها (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۵)؛ وقف عبارت از متوقف ساختن عین مال وقفی است، به منظور منفعت رساندن به کسانی که وقف برای ایشان انجام شده است». این تعریف شامل همه انواع آن می‌شود و از طرف دیگر تعریف به خصایص آن هم نیست، بنابراین از تمام اشکال‌های مذکور در سایر تعریف‌ها خالی است.

### شرایط ضروری اثبات فرضیه

برای اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی نسبت به عین موقوفه، فراهم بودن دو شرط الزامی است؛ شرط نخست آنکه عین موقوفه از ملک واقف خارج شود و شرط دیگر آن است که زمینه‌های ایجادکننده فرضیه نیز همان‌گونه که توضیح آن گذشت، محقق باشد. به همین منظور مذاقه در این دو شرط ضروری است.

### شرط اول: انتقال عین موقوفه از ملک واقف

انتقال مال از ملک واقف، نخستین شرط برای اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی است، چون در صورت باقی ماندن مال در ملک او، نوبت به بررسی محل انتقال آن نمی‌رسد از این رو بایسته است که بحث شود آیا ادله‌ای مبنی بر انتقال از ملک او وجود دارد یا خیر؟ بنا بر ادعای برخی، تمام فقیهان بر خروج مال از ملک واقف اتفاق نظر دارند و تنها

مخالف، کاشف الغطاء است و نسبتی هم که به ابوالصلاح حلبی در این زمینه داده شده است، صحیح نیست (جهانیا، ۱۳۸۹: ۳۸) چون او وقف را صدقه‌ای می‌داند که سبب اباحهٔ منافع به‌طور ابدی می‌شود و حتی بعد از منقرض شدن موقوفه‌علیهم، موقوفه به واقف بر نمی‌گردد، بلکه برای امور خیر به مصرف می‌رسد (ابوالصلاح، ۱۴۰۳: ۳۲۴ - ۳۲۵). با این توجیه که ظاهر صدقه بودن آن است که مالکیت زائل می‌شود و در اختیار خداوند متعال قرار می‌گیرد (ناصر جهانیا، ۱۳۸۹: ۳۸). اما باید گفت این توجیه صحیح نیست، چرا که ظاهر صدقه دادن این نیست که مال در اختیار خداوند متعال قرار گیرد؛ اگر مطلب از این قرار بود، دیگر بحث از مالکیت آن بی‌معنا می‌شد، زیرا با توضیحات ارائه‌شده در روایات زیادی از واژه «صدقه جاریه» استفاده شده است.

علاوه بر آن، مخالفان تنها ابوالصلاح و کاشف الغطاء نیستند، بلکه با مراجعه در خواهیم یافت ابن‌برآج (ابن‌برآج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۸۷) و یحیی‌بن سعید حلی (ابن‌سعید، ۱۴۰۵: ۳۶۹) نیز قائل به عدم انتقال مال از ملک واقف هستند، زیرا عدم امکان رجوع از وقف را به حال حیات واقف مقید می‌دانند و این امر نشان می‌دهد که بعد از مرگ او، مال به ملک او بازمی‌گردد و به وارثان می‌رسد. از طرف دیگر انتقال مال از ملک واقف را به افراد نامشخص اسناد می‌دهند و از واژه «قیل» استفاده می‌کنند. از بین معاصران هم آخوند خراسانی تمامی ادلهٔ مبنی بر انتقال مال از ملک واقف را مخدوش می‌داند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۴۹ - ۵۰). در مقابل، تعداد زیادی از دانشیان فقه قائل به خروج مال از ملک واقف هستند. امام خمینی نیز این دیدگاه را می‌پذیرند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸) گرچه در مقام استدلال، ادله‌ای غیر از ادلهٔ آنها ارائه می‌دهند.

برای کشف دیدگاه صحیح، ادلهٔ هر دو گروه را بررسی می‌کنیم، طرفداران عدم خروج مال از ملک واقف، شش دلیل اقامه کرده‌اند:

۱. وقف، اخراج مال از ملک و تملیک آن به دیگری نیست، بلکه انسان ملکیت مطلق خود را مقید می‌کند، با این توضیح که وقتی انسان خانه‌ای را مالک می‌شود، ملکیت او نسبت به آن مطلق است و صلاحیت نقل و انتقال آن را دارد؛ چرا که او می‌تواند حسب ارادهٔ

خود آن را بفروشد یا هبه کند و هرکاری را که می‌خواهد، درباره آن انجام دهد. اما هنگامی که او مال را وقف می‌کند، دیگر نمی‌تواند آن را بفروشد یا به رهن بگذارد و از هرگونه تصرف در رقبه و عین مال خود ممنوع می‌شود و این همان ملکیت مقیده است، زیرا او ملکیتش را به واسطه وقف، مقید کرده است. بنابراین او مال را از ملک خود خارج نکرده، بلکه تنها منافع آن را به دیگری انتقال داده است و این معنا دقیقاً مطابق با حدیث نبوی «حبس الاصل و سبب الثمره» است (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ج ۵: ۷۰ - ۷۱). می‌توان چنین اشکال وارد کرد که مراد از تحبیس، آن باشد که مال در ملک موقوف‌علیهم محبوس باشد؛ بنابراین روایت در این زمینه اجمال پیدا می‌کند و باید به سایر ادله مراجعه کرد.

۲. طبق حدیث نبوی، وقف حبس مال است و در تحبیس، عین از ملک خارج نمی‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴). اشکال این دلیل نیز اینکه مطلق حبس (حبس بالمعنی الاعم) بر عدم خروج مال از ملک دلالت نمی‌کند و در حبس بالمعنی الاخص، مال از ملک فرد خارج نمی‌شود؛ در حالی که وقف، قسمی از حبس (بالمعنی الاخص) نیست، بلکه قسیم آن است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۱۱).

۳. در صورتی که پدر برای فرزندان خود مالی را وقف کند و فرزندان، صغیر باشند، پدر می‌تواند افرادی را به موقوف‌علیهم اضافه کند و اگر مال از ملک او خارج شده باشد، او حق انجام دادن این کار را ندارد (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۹۰؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴). یکی از اشکال‌های استدلال مذکور این است که اگر جواز چنین عملی را بپذیریم، به دلیل نص خاص است و ناشی از ماهیت وقف نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۱۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴). در ضمن این عمل در صورت اتمام وقف جایز نیست، مگر اینکه انجام دادن چنین عملی در ضمن وقف شرط شده باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۱).

۴. تبعیت از شرط واقف در ضمن عقد لازم است و اگر قائل به خروج مال از ملک او باشیم، دیگر لزوم تبعیت از شرط بی‌معناست. اشکال این دلیل آن است که وجوب تبعیت از شرط مزبور به این علت است که واقف به واسطه این شرط، مال را از ملک خود خارج کرده است (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۱) بنابراین نمی‌توان به این وسیله بر مطلب استدلال کرد.



۵. اصل بر عدم زوال ملک است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۴۹). اشکال این دلیل هم آن است که زمانی می‌توان به اصل مراجعه کرد که ادله اجتهادی در بین نباشد.

۶. اصطلاح «صدقه جاریه» موجود در روایات، ظهور در عدم خروج مال از ملک واقف دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۵۰).

در مقابل قائلان به خروج مال از ملک واقف نیز ادله فروانی را ذکر کرده‌اند:

۱. واقف تصرف در عین و منفعت را به واسطه وقف از بین برده، بنابراین ملکیت خود را (مانند آزاد کردن بنده) زائل کرده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۱۱؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۹۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴). پاسخی که برخی به استدلال مذکور داده‌اند، این است که اگر مال در ملک واقف باقی باشد، اما وی از هرگونه تصرف در آن ممنوع باشد، اشکالی لازم نمی‌آید؛ همان‌گونه که فرد می‌تواند خانه خود را به بیش از مدت عمر خود اجاره بدهد و او از هرگونه تصرف در آن ممنوع است (یزدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۳۳). در مقابل عده‌ای این اشکال را نپذیرفته و آن را قیاس مع الفارق دانسته‌اند و در مقام تفاوت بین وقف و اجاره به اموری اشاره کرده‌اند نظیر آنکه در اجاره، عین و منافع پس از پایان مدت به ملک موجر یا ورثه او بازمی‌گردد، اما در وقف مؤبد این‌گونه نیست (سیفی، ۱۴۳۰: ۱۶۹ - ۱۷۰). ولی در جواب این نقد می‌توان بیان کرد که درست است که اجاره و وقف در برخی احکام تفاوت دارند، اما مانعی وجود ندارد که آن دو از این حیث شبیه یکدیگر باشند که موجر با اینکه مالک خانه است، نمی‌تواند در آن تصرف کند.

۲. اگر عین موقوفه در ملکیت واقف باقی مانده باشد، باید در صورت از بین رفتن موقوفه توسط شخص ثالث، قیمت آن به او بازگردد، در صورتی که این‌گونه نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۱۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴) و فقیهان بر این عقیده‌اند که قیمت آن باید در جهت وقف صرف شود. نقد این استدلال هم چنین است که دلیل مزبور زمانی صحیح خواهد بود که بدانیم فتوای فقیهان به صرف قیمت آن در جهت وقف به مقتضای نفس و ماهیت وقف باشد، حال آنکه این فتوا به جهت نص خاص است (سیفی، ۱۴۳۰: ۱۶۹ - ۱۷۰).

۳. در روایتی از امام صادق(ع) پیرامون وقف امام علی(ع) آمده است: «... هی صدقه بتاً بتلا فی حجیج بیت الله و عابر سبیله لاتباع ولاتوهب ولاتورث... (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹: ۱۴۸)؛ ... چشمه‌ای که از زمین جوشید، صدقه‌ای است که از صاحب آن قطع گردیده، برای حاجیان خانه خدا و مسافران وقف گردیده است که نباید فروخته شود و هبه گردد و به ارث برسد...». با این توضیح که «بتل» و «بت» در لغت به معنای قطع است، بنابراین روایت دلالت دارد بر اینکه مال از صاحب اول آن منقطع می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۴). می‌توان چنین اشکالی را مطرح کرد که مقتضای روایت آن است که ائمه(ع) خودشان به واسطه این الفاظ، قصد ازاله ملکیت را داشته‌اند؛ اما اینکه در مطلق اوقاف ازاله ملکیت صورت بگیرد، به صورت کبرای کلیه صحیح نیست و دلیل اخص از مدعاست و امثال این روایت، تنها متضمن بیان فعل معصوم(ع) هستند و از چنین فعلی نمی‌توان عموم و اطلاق برداشت کرد.

۴. در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «سألناه عن صدقة رسول الله(ص) و صدقة فاطمة(ع) قال: صدقتها لبنی هاشم و بنی المطلب (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۴۸)؛ در مورد صدقه رسول الله(ص) و صدقه حضرت فاطمه(س) سؤال شد، ایشان فرمودند: مال را برای بنی هاشم و بنی مطلب صدقه کردند». با این توضیح که «لام» بر ملکیت دلالت می‌کند، یعنی مالک به واسطه وقف، مال را به ملکیت موقوف‌علیهم درآورده است و نشان می‌دهد که مال از ملک واقف خارج می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۲۵). اما صحیح است که «لام» بر ملکیت دلالت می‌کند، لکن شاید مراد، ملکیت منافع آن باشد؛ از این رو روایت از این جهت مجمل است.

۵. وقف یکی از عقود است و معنای متعارف از هر عقدی که شارع آن را تشریح کرده، آن است که مال از ملکیت فرد خارج شود؛ اگرچه برای هر عقدی شرایط صحت و لزوم مخصوص به خود را نیز جعل کرده است (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۸۸). اما باید گفت که عقد بودن وقف مسلم نیست و کبری هم کلیت ندارد (خمينی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸) چرا که در عقودى مانند عاریه، مال به ملکیت کسی در نمی‌آید.

۶. وقف صدقه است و هر صدقه‌ای مقتضی زوال ملک خواهد بود (بحرانی، ۱۴۰۵،

ج ۲۲: ۲۲۴؛ صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۸۸). اشکال به این استدلال هم کبروی است و کلیت ندارد؛ زیرا شاید وقف به اعتبار منافعش صدقه باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸). علاوه بر آن باید گفت که خروج مال از ملک واقف، از لوازم بعضی اقسام صدقه است، نه از لوازم طبیعت مطلقه آن (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۲۹۰).

۷. برخی بر خروج وقف از ملکیت ادعای اجماع کرده‌اند (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۲۹۸؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۵۲ - ۱۵۳). ولی پاسخ این اشکال آن است که اجماع محقق نیست و افرادی مانند ابوالصلاح، ابن‌برآج و یحیی بن سعید در زمره مخالفان هستند و با وجود ادله فراوان، این اجماع مدرکی است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۲۸۹). همچنین این اجماع منقول محسوب می‌شود و پایه لرزانی دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۴۹).

۸. این نکته مسلم است که واقف نمی‌تواند با کنیزکی که آن را وقف کرده است، نزدیکی کند؛ از طرف دیگر اگر مالکیت واقف نسبت به مال موقوفه زائل نشده باشد، این امر موجب تخصیص خوردن عموم آیه «أو ما ملکت» (مؤمنون: ۶) می‌شود و حال آنکه تخصیص، خلاف اصالت عدم تخصیص بدون قاطع است و قطع به عدم جواز وطی، قاطع محسوب نمی‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۵۰). خدشه بر این استدلال هم آن است که این آیه، تنها در صدد بیان افرادی است که نزدیکی با آنها ذاتاً جایز است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۵۰).

۹. بین وقف بودن شیء با ملک واقف بودن آن تنافی وجود دارد؛ به گونه‌ای که مالک نبودن واقف بین عامه مردم هم ضروری است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸). اما در مطلق اوقاف این گونه نیست، بلکه تنها در وقف مؤبد چنین است، بنابراین ماهیت وقف بر آن دلالت ندارد و قید تأبید، چنین اقتضایی دارد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۲۴: ۲۹).

۱۰. در نزد عقلا اعتبار ملکیت فی‌الجمله دارای اثر است، در حالی که بعد از وقف، واقف نه در عین و نه در منافع نمی‌تواند هیچ‌گونه تصرفی کند. از طرف دیگر، می‌دانیم اعتبارات عقلاییه در عقود و ایقاعات و غیر آن، دارای اثر و بروز عملی است و اعتبار صرف و بدون اثر، لغو است؛ حال آنکه در اینجا هیچ‌گونه اثر عملی وجود ندارد (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸). در پاسخ باید گفت که اثر به صورت کلی از بین نرفته است، زیرا شاید قائل به ملکیت واقف شویم، چون

بعد از انقراض موقوف‌علیهم، مال به ملکیت او بازگردد. علاوه بر آن صحت بیع در بعضی از صور هم، از دیگر اثرات ملکیت واقف است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸).

۱۱. روایاتی با مضمون منع رجوع واقف بعد از وقف و قبض مال در دست است و از اطلاق آنها، شاید بتوان این نکته را برداشت کرد که رابطه ملکیت از واقف قطع و عین موقوفه از ملک او خارج شده است، به گونه‌ای که حق رجوع وجود ندارد (سیفی، ۱۴۳۰: ۱۷۳). در پاسخ می‌توان بیان کرد که این روایات ناظر به لزوم وقف یا اصل صحت وقف به واسطه قبض هستند و نمی‌توان خروج مال از ملک واقف را نتیجه گرفت.

۱۲. ادله‌ای دال بر انتقال مال به ملک موقوف‌علیهم در دست است؛ از این رو خروج مال از ملک واقف نیز به دلالت بین بالمعنی الاخص از آنها مستفاد می‌شود.

۱۳. عدم ملکیت واقف بین متشرعه ضروری است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۸). اما در پاسخ باید گفت سیره متشرعه زمانی حجت است که ردعی از جانب شارع صورت نگرفته باشد؛ لذا اگر دلیلی برخلاف این سیره وجود داشته باشد، دیگر نمی‌توان به این دلیل تمسک جست. بنابراین یگانه دلیل برای خروج مال از ملک واقف، دلیل دوازدهم خواهد بود.

با توجه به بررسی استدلال‌ها و مناقشات دو گروه، این نتیجه به دست می‌آید که در هر صورت اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی منتفی است، چرا که مسئله از دو حال خارج نیست: اگر دلیل دوازدهم از ادله قائلان به خروج مال از ملک واقف ثابت شود، نتیجه آن مالکیت موقوف‌علیهم است و اگر دلیل دوازدهم ثابت نشود، دلیل پنجم از ادله خارج نشدن مال از ملک واقف حاکم خواهد بود و نتیجه آن، مالکیت واقف است؛ نه شخص حقوقی که داوری بین این دو دلیل در ادامه خواهد آمد.

#### شرط دوم: تحقق زمینه‌های ایجاد فرضیه مالکیت شخص حقوقی

همان‌طور که ذکر شد دو دیدگاه مالکیت خداوند متعال یا بدون مالک شدن عین موقوفه، این زمینه را فراهم کرد که فرضیه مالکیت شخص حقوقی نسبت به عین موقوفه مطرح شود و نظریات مذکور را به نحوی توجیه کنند. به همین دلیل ضروری است که ادله این دو گروه به صورت مجزا بررسی شوند تا صحت و سقم آنها روشن شود.

### انتقال ملکیت به خداوند

صاحب مفتاح‌الکرامه مدعی است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۶۶۸) هیچ‌یک از امامیه قائل به انتقال مال به ملکیت خداوند متعال نیست، همان‌گونه که شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۴۲۳ ج ۳: ۲۸۷) و ابن‌ادریس در سرائر (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۵۴) به آن اشاره کرده‌اند؛ اما باید گفت این ادعا تا زمان آنها صحیح بوده، ولی در سال‌های بعد، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء به انتقال عین موقوفه به ملکیت خداوند معتقد شد و فرقی بین وقف عام با خاص نگذاشت، هر چند دلیلی برای آن ذکر نکرده است (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۲۲). اما تعدادی از فقیهان، در بعضی صور قائل به مالکیت خداوند متعال هستند. ادله این دیدگاه عبارتند از:

۱. وقف صدقه است و صدقه برای خداوند متعال است (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۴) در جواب باید گفت تعلق صدقه به خداوند متعال، مقتضی ملکیت خداوند نسبت به آن نیست؛ چرا که قطع داریم به واسطه قبض، متصدق علیه مالک صدقه می‌شود (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۶۶۸).

امام خمینی هم در پاسخ به این استدلال بیان کرده‌اند که اطلاق واژه «صدقه» بر وقف، اعم از حقیقت است و اصالة الحقیقه تنها در مواردی جریان دارد که ما شک در مراد داشته باشیم و موضوع لفظ در نزد ما قبل از آن معلوم باشد. بنابراین با وجود علم به مراد و شک در حقیقت بودن یا شک در اطلاق حقیقی، مجرای برای اصالة الحقیقه باقی نمی‌ماند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۳).

۲. برخی دیگر گرچه به صورت کلی قائل به ملکیت خداوند متعال نشده‌اند، در وقف بر جهات عامه این دیدگاه را پذیرفته‌اند، با این توضیح که فرض آن است که تعداد موقوفه‌علیهم محصور نیست؛ پس اگر همگی مالک عین باشند، مصرف آن در بعضی افراد صحیح نیست. همچنین قائل شدن به اینکه فقط عده‌ای مالک شوند نیز ممنوع است. مالکیت واحد معین یا غیرمعین هم ممتنع خواهد بود، چون در تمام صور مذکور، اجماع برخلاف آن داریم (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۷۶؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۹۱). علاوه

بر آن مقتضای این کار، ترجیح بلامرجح است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۶۶۸). بنابراین باید عین موقوفه به ملکیت خداوند متعال دربیاید. گویی مستدل چون ملکیت موقوف‌علیهم را محال می‌داند، قائل به ملکیت خداوند شده است. در پاسخ باید گفت هیچ مانعی برای اینکه در وقف بر جهات عامه، قائل به ملکیت موقوف‌علیهم شویم، وجود ندارد؛ با این توضیح که مراد از موقوف‌علیهم، «کلی» آنها باشد، به گونه‌ای که این کلی، مقید به افراد حاضر شود. تنها اشکالی که شاید در اینجا به ذهن خطور کند، آن است که در وقف باید موقوف‌علیهم در خارج وجود داشته باشند و مالکیت کسی که وجود ندارد، مستحیل است (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۴). اما در جواب باید گفت که این امر، مصادره به مطلوب است. همچنین در معامله‌سالم، ملکیت افرادی که وجود خارجی ندارند، پذیرفته شده است، پس مانعی در این زمینه وجود ندارد.

۳. موقوف‌علیهم حق فروش موقوفه را ندارند، در حالی که اگر مالک آن بودند، باید حق انجام دادن چنین کاری را به دلیل قاعده تسلیط داشته باشند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۶: ۲۹۴). در جواب این استدلال هم باید گفت که منع از بیع، بر عدم ملکیت دلالت ندارد و به دلیل دیگر است؛ مثل امّ ولد که با وجود مالکیت، حق فروش آن را ندارد.

در نهایت باید گفت صرف نظر از اشکال‌هایی که به ادله مستدل وارد است، نفس قائل شدن به مالکیت خداوند متعال دو اشکال کلی دارد: اولاً لغو است؛ ثانیاً اگر ادعا شود که مالکیت خداوند به واسطه انشای واقف صورت گرفته، گزافه‌گویی است و اگر ادعا شود که از جانب خود شارع بوده است، قول بدون دلیل محسوب می‌شود (اصفهان‌ی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۱۰۲).

### بدون مالک بودن عین موقوفه

تا قبل از صاحب عروه (یزدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۳۲ - ۲۳۳) هیچ‌یک از دانشیان فقه بر این عقیده نبوده‌اند اما پس از وی، آیت‌الله حکیم (حکیم، ۱۴۱۰، ج ۲: ۲۵۷) و امام خمینی (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۷۸) نیز به آن معتقد شده‌اند. آیت‌الله حکیم برای اثبات دیدگاهش دلیلی ذکر نمی‌کند. خود صاحب عروه هم در مقام استدلال، ابتدا انتقال عین به موقوف‌علیهم یا خداوند را بدون دلیل دانسته و ادله واردشده در این زمینه را ضعیف

می‌انگارد و در نتیجه عین موقوفه را از اموال بدون مالک می‌داند (یزدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۳۳). پس علت گرایش وی به این دیدگاه، ضعف سایر دیدگاه‌هاست. تنها امام خمینی است که برای اثبات این دیدگاه ادله مستقلی می‌آورد. ایشان پس از ذکر ادله انتقال عین موقوفه به ملکیت موقوف‌علیهم و خدشه بر آنها، در مقام استدلال به روایاتی اشاره می‌کند: عبدالرحمن بن حجاج در روایت صحیحی، وصیت امام کاظم (ع) را نقل می‌کند: «تصدّق موسی بن جعفر بصدقته هذه و هو حیّ صحیح صدقۀ حبساً، بتاً بتلاً مبتوتة، لا رجعة فیها و لا ردّ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹: ۱۴۸)؛ موسی بن جعفر در حالی که زنده و صحیح است، این مال را صدقه قرار داد، به گونه‌ای که حبس شود و از صاحب آن قطع گردد و ردّ و رجوع در آن وجود نداشته باشد. با این توضیح که واژه‌های «بت»، «بتل» و «مبتوتة» تأکید بعد از تأکید هستند و دلالت می‌کنند که وقف از دیگران منقطع شده است و مالکی ندارد. از طرف دیگر حمل این واژه‌ها به انقطاع مال از واقف، بی دلیل است و خلاف ظاهر و اطلاق روایت خواهد بود (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۴).

در روایت دیگری از ربیع بن عبدالله از امام صادق (ع) در مورد وقف امام علی (ع) آمده است: «فإنه بعد جعل الصدقة قال و أسکن هذه الصدقة خالته (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۲۴۹)؛ ایشان بعد از وقف قرار دادن خانه فرمودند: می‌توانی در این خانه، خاله‌هایت را هم ساکن کنی». با این توضیح که روایت ظهور دارد در اینکه تنها سکنی و منافع وقف برای موقوف‌علیهم است نه عین موقوفه (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۴) و تنها اشکالی که شاید در مورد این دیدگاه وجود داشته باشد، همان اشکالی است که صاحب جواهر به آن اشاره دارد که در شرع، مال بدون مالک وجود ندارد (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۹۰).

امام خمینی در پاسخ به این اشکال، ابتدا سه احتمال را مطرح می‌کند و سپس به آنها پاسخ می‌دهند:

اگر مراد این باشد که هر مالی باید دارای مالک باشد؛ باید گفت مباحثات مانند گنج‌ها و معادن، اموال بدون مالک هستند. اگر مراد این باشد که هر مالی در شرع باید دارای مالک باشد، به این معنا که شارع اصطلاح خاصی از مال دارد؛ باید گفت که این ادعای بدون دلیل است؛

بلکه شکی نداریم که اصطلاح خاصی در شرع در خصوص مال وجود ندارد و اگر مراد این باشد که هیچ مال مضمون بدون مالک در شرع وجود ندارد؛ باید گفت پلی که وقف شده و سپس کسی آن را خراب کرده، مال مضمون بدون مالک است (خمينی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۱ - ۱۳۲).

اما می‌توان چنین اشکال‌هایی را بر استدلال امام خمینی وارد کرد که در خصوص روایت عبدالرحمن بن حجاج باید گفت به قرینه عبارت «لا رجوع و لا رد»، روایت در قول مزبور ظهور ندارد، بلکه ظهور دارد در اینکه مال تنها از صاحب اول آن منقطع شده است؛ چرا که رجوع و رد، تنها در مورد واقف متصور است. در مورد روایت ربیع بن عبدالله نیز باید گفت که اگرچه ظهور در قول مزبور دارد، شاید خود امام (ع) به واسطه این عبارات قصد ازاله ملکیت را داشته باشند؛ اما اینکه در تمام اوقاف این گونه باشد، به صورت کبرای کلیه صحیح نیست. اگر از دو اشکال فوق صرف نظر کنیم، می‌گوییم اشکال صاحب جواهر وارد خواهد بود. درست است که مباحث نمونه‌ای از اموال بدون مالک هستند، لکن تصور اینکه مال بدون مالکی وجود داشته باشد، اما کسی تا ابد نتواند آن را مالک شود، ممکن نیست؛ در حالی که قول مزبور چنین امری را اقتضا دارد. از طرف دیگر در ادامه خواهد آمد که اموال مضمون بدون مالک وجود ندارد و اموالی نظیر پل‌های وقف شده نیز دارای مالک هستند و مالک آنها، موقوف‌علیهم است.

### موانع اثبات فرضیه

برای اثبات یک فرضیه، علاوه بر تحقق شرایط و مقتضیات، باید موانع آن نیز مفقود باشد. در خصوص فرضیه مالکیت شخص حقوقی هم مسئله از این قاعده مستثنا نیست. تا به حال به این نتیجه رسیدیم که شرایط ضروری برای اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی محقق نیست. اما اگر فرض کنیم که این شرایط تحقق پیدا کرده است، باز هم نمی‌توان این فرضیه را اثبات کرد؛ چرا که دو مانع بر سر راه اثبات این فرضیه وجود دارد:

### قائل شدن مشهور فقیهان بر نظریه انتقال عین به ملک موقوف‌علیهم

یکی از موانعی که بر سر راه نظریه مالکیت شخص حقوقی وجود دارد، آن است که مشهور



دانشیان فقه (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۷۶) و بنا بر نظر عدّه دیگری اکثر آنها (محقق سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۱۹؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳: ۲۱۲) قائل به انتقال عین به ملک موقوف‌علیهم هستند. برای اینکه دریا بیم دیدگاه مشهور صحیح است یا خیر، ناچاریم ادله آنها را بررسی کنیم:

۱. فایده ملکیت در مورد موقوف‌علیهم موجود است، مانند استحقاق نماء، ضمان تلف و مانند آن (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۹۱) و این نشان از ملکیت او دارد. اما در پاسخ باید گفت که در مورد استحقاق منافع، دو اشکال وجود دارد:

اولاً اگر ملکیت منافع به تبع ملکیت عین باشد، از ملکیت عین پرده برمی‌دارد؛ اما اگر ملکیت منافع به تبع تسبیل منافع باشد، از ملکیت عین خبر نمی‌دهد. شاهد بر این مطلب آن است که فقیهان بر استحقاق منافع با یکدیگر اتفاق دارند، اما در مالکیت عین دچار اختلاف هستند.

ثانیاً بعضی از صور وقف، مفید ملکیت منافع نیستند تا پرده از ملکیت عین بردارد، بلکه مفید ملکیت انتفاع هستند، به این معنا که موقوف‌علیهم تنها حق استفاده از مال وقفی را دارند و نمی‌توانند به وسیله اجاره و مانند آن، از درآمدش استفاده کنند.

در مورد ضمان هم باید گفت: ضمان مستلزم ملکیت نیست، مثلاً اگر یک فرد، انسان آزادی را حبس کند و تحت ید او تلف شود، وی ضامن منافع اوست، در حالی که انسان آزاد، به ملکیت کسی در نمی‌آید که این امر در مورد وقف هم صادق است.

امام خمینی نیز این استدلال را مخدوش دانسته‌اند و در مقام اشکال، ملازمه‌ای بین ملکیت نماء و ملکیت عین قائل نیستند، مانند عین مستأجره که مستأجر مالک نماء است، اما مالک عین نیست. استدلال به وسیله قاعده اتلاف هم نمی‌تواند دلیلی بر ملکیت موقوف‌علیهم باشد، زیرا قاعده اتلاف قاعده‌ای عقلایی است و از تأسیسات شارع نیست و دایره ضمان نزد عقلا وسیع‌تر از آنچه است که در روایات می‌بینیم، مثلاً اگر شخصی عین مرهونه را تلف کند، ضامن است و باید بدل آن را تأدیه و به‌عنوان رهن به مرتهن اهدا کند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۲۹).

۲. هر وقفی باید موقوف‌علیهم داشته باشد، چون یکی از ارکان آن است. از طرف دیگر

مراد از موقوفه‌علیهم، همان کسانی است که عین موقوفه و منفعت آن به آنها تصدق می‌شود، همان‌گونه که روایات ائمه (ع) صریحاً به آن دلالت دارد (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۹۱). خدشه به این استدلال هم چنین است که لزوم وجود موقوفه‌علیهم، با ملکیت موقوفه‌علیهم ملازمه‌ای ندارد، چرا که شاید لزوم وجود موقوفه‌علیهم به دلیل آن باشد که منافع آن به او می‌رسد.

۳. وقف عقدی است که قوامش به ایجاب و قبول است و اگر مفید ملکیت نباشد و فکاً ملک باشد، همانند عتق به قبول احتیاج ندارد (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۸۸؛ اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۹۹). می‌توان چنین اشکالی را به این استدلال وارد کرد که عقد بودن عقلاً مقتضی ملکیت نیست و به وسیله عقود غیرتملیکی (مانند عاریه) نقض می‌شود (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۹۹؛ خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۱).

۴. در روایتی آمده است که علی بن سلیمان نوفلی در نامه‌ای به امام جواد (ع) از وضعیت زمین وقفی سؤال می‌کند که منتفعان از آن زیاد و در سرزمین‌های مختلفی هستند و آن حضرت در پاسخ چنین می‌نگارد: «و هی لمن حضر البلد الذی فیہ الوقف» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۳۸)؛ زمین متعلق به افرادی است که ساکن در همان شهر هستند و برای غیرساکنان در آن شهر چیزی نیست و استدلال با استفاده از «لام» است که بر ملکیت دلالت می‌کند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۹۰). اشکالی که بر این استدلال وارد شده، این است که اگر چنین باشد، دیگر نمی‌توان به افراد خارج از شهر، از حاصل آن چیزی پرداخت کرد، به آن دلیل که آنها مالک زمین نیستند و حال آنکه چنین امری به اتفاق فقیهان صحیح نیست (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۳) و این روایت تنها بر این نکته دلالت دارد که جست‌وجو از غایبان لازم نیست و در روایتی که در «من لایحضره الفقیه» آمده، به این مطلب تصریح کرده که آیا لازم است جست‌وجو کنم در حالی که خود فرزندان واقف نیاز شدیدی به آن دارند (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۲۴۰).

۵. موقوفات اموالی هستند که در صورت تلف مورد ضمان قرار می‌گیرند، از طرف دیگر مال بدون مالک در شرع وجود ندارد و فرض این است که عین موقوفه هم از ملک

واقف خارج شده است و شخص دیگری هم برای مالکیت عین، غیر از موقوفه‌علیهم متصور نیست؛ پس مالک عین، موقوفه‌علیهم است (صاحب الجواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۹۰). جواب این استدلال هم با بیان امام خمینی مطرح شد.

۶. وقف قسمی از صدقات بوده و هر صدقه‌ای تملیک به غیر است. پس باید عین موقوفه به ملکیت موقوفه‌علیهم درآید (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۲). در گذشته اشاره شد که شاید تملیک به اعتبار منافع باشد.

۷. هیچ شکی نیست که در برخی صور، فروش وقف جایز است و از جواز فروش، می‌توان ملکیت موقوفه‌علیهم را به دست آورد؛ زیرا بیع، مبادله مال به مال در ملکیت است و در روایت آمده است که «لا بیع الا فیما تملکه» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۳: ۲۳۰). از طرف دیگر تبادل ملکیت معقول نیست، مگر در حالتی که عین موقوفه، ملک باشد. حال که ملک بودن آن ضروری است، پس باید مالکی هم وجود داشته باشد. از طرف دیگر فرض آن است که ملکیت واقف زائل شده است، پس هیچ‌کس غیر از موقوفه‌علیهم صلاحیت ملکیت را ندارد، علاوه بر آن مشتری عین موقوفه، پس از خرید مالک آن می‌شود و به دلیل روایت مذکور بر ملکیت او، ملکیت بایع (موقوفه‌علیهم) متفرع می‌شود، ضمن اینکه متصدی فروش عین موقوفه در زمان جواز فروش، موقوفه‌علیهم هستند، پس باید آنها مالک آن باشند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۵). امام خمینی در مقام اشکال به این استدلال بیان می‌کند که صحت بیع متوقف بر ملکیت مبیع نیست، برای مثال بیع کلی نیز بیع است، در حالی که کلی قبل از بیع، ملک نیست و بعد از بیع، ملک مشتری خواهد شد. از طرف دیگر فرض کنیم که موقوفه‌علیهم متصدی فروش عین موقوفه هستند، لکن این امر بر مالکیت آنها دلالت نمی‌کند، چون شاید او به‌عنوان ولی شرعی، متصدی نقل آن باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۳۶).

۸. در عقود لازم، اصل بر انتقال مال است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۶۶۸). اما به نظر تنها دلیل اثبات اصل مزبور این است که بیشتر عقود لازم، متضمن انتقال عین هستند و حال آنکه می‌دانیم این دلیل، صلاحیت اثبات این اصل را ندارد و شاید به همین دلیل است که هیچ‌یک از فقیهان (به‌جز صاحب مفتاح الکرامه) به این اصل تمسک نکرده‌اند.

تا به حال به این نتیجه رسیدیم که هیچ‌کدام از ادله مذکور بر انتقال عین موقوفه به ملک موقوف‌علیهم دلالت نمی‌کنند، اما با وجود این، باز می‌توان از ادله دیگری این دیدگاه را اثبات کرد. روایتی طولانی از امام صادق(ع) نقل شده که متضمن این مطلب است که موقوف‌علیهم در صورتی که محتاج باشند و برطرف کردن حاجت، بر فروش وقف متوقف باشد، حق فروش آن را دارند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۳۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹: ۱۳۴) با این توضیح که اگر آنها مالک عین موقوفه نباشند، حق ثمن آن را نیز ندارند (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۶۴). این روایت به روشنی دلالت دارد که موقوف‌علیهم مالک عین موقوفه هستند، مگر اینکه در سند روایت خدشه وارد کنیم. اما روایت دیگری وجود دارد که این دیدگاه را اثبات می‌کند و از حیث سندی در عداد احادیث صحیح است.

صفوان بن یحیی از امام رضا(ع) دربارهٔ مردی می‌پرسد که ملکی را وقف می‌کند، سپس به نظرش می‌رسد که در آن وقف تغییری بدهد و آن حضرت پاسخ می‌دهند: اگر زمین را برای فرزندان و برخی افراد دیگر وقف کرده باشد و برای ادارهٔ وقف و تقسیم عایدی، سرپرستی معین کرده باشد، حق ندارد از مراتب وقف رجوع کند یا شرایط آن را تغییر دهد؛ حتی اگر برای فرزندان نابالغ خود وقف کرده باشد تا بعداً بالغ شوند و به سرپرستی و ادارهٔ زمین پردازند و به همین منظور خودش از باب ولایت به سرپرستی و ادارهٔ وقف اقدام کرده باشد، باز هم نمی‌تواند وقف را تغییر دهد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۳۷؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۲۳۹). در این روایت، حیازت ولی (که در فروع سؤال راوی، واقف است) را معتبر دانسته‌اند، به این معنا که او از جانب مولی‌علیه زمین را قبض کرده است. از طرف دیگر این بی‌معناست که مالک، ملک خود را از جانب دیگری قبض کند. در روایت عبارت «فیحوزها لهم» آمده است که بر دو امر دلالت دارد؛ نخست آنکه عین موقوفه از ملک

۱. «عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُوقِفُ الضَّيْعَةَ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي ذَلِكَ شَيْئاً فَقَالَ: إِنْ كَانَ أَوْقَفَهَا لَوْلَدِهِ وَ لِعَبْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَ لَهَا قِيَمًا لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَ إِنْ كَانُوا صِغَاراً وَ قَدْ شَرَطَ وَ لَأَيْتَهَا لَهُمْ حَتَّى يَبْلُغُوا فَيَحُوزُهَا لَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَ إِنْ كَانُوا كِبَاراً لَمْ يُسَلِّمْهَا إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يُخَاصِمُوا حَتَّى يَحُوزُوهَا عَنْهُ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا لِأَنَّهُمْ لَا يَحُوزُونَهَا عَنْهُ وَ قَدْ بَلَّغُوا».

واقف خارج شده و دیگر آنکه به ملک موقوفه‌علیهم در آمده است. شاید بر این استدلال هم اشکال شود که مستأجر نیز عین مستأجره را قبض می‌کند، در حالی که عین داخل در ملک او نمی‌شود. در این زمان اگر پدر مستأجر، عین را برای فرزندش قبض کند، این امر بر مالکیت فرزند دلالت نمی‌کند. لکن این اشکال وارد نیست، چون در مورد عدم دخول عین مستأجره در ملک مستأجر، قرینه قطعی وجود دارد و آن ضرورت فقه و اتفاق فتواست. ولی در مورد وقف چنین قرینه‌ای وجود ندارد. مگر اینکه گفته شود که عبارت «فیحوزها لهم» در نهایت بر این امر دلالت دارد که پدر، تنها در نفس قبض عین، قیم فرزندان محسوب می‌شود، بدون اینکه نظری به دخول عین موقوفه در ملک فرزندان داشته باشد. به عبارت دیگر صرف اینکه فردی برای قبض مالی، قیم شخص دیگری قرار گیرد و قبضش مشروع باشد، بر آن دلالت ندارد که مال مزبور در ملک آن شخص داخل شده است. لکن پذیرش این مطلب بعید به نظر می‌رسد، چرا که عبارت «فیحوزها لهم» صریح در این است که عین موقوفه در ابتدا به واسطه صیغه وقف، در ملک فرزند داخل شده است و پدر از جانب او آن را قبض می‌کند (سیفی، ۱۴۳۰: ۴۸۳ - ۴۸۵).

#### عدم امکان قبول صیغه وقف بنا بر نظریه عقد بودن وقف

بین فقیهان درباره عقد یا ایقاع بودن وقف اختلاف است و مشهور آنها به عقد بودن آن معتقدند و قانونگذار هم مطابق ماده ۵۶ قانون مدنی، دیدگاه مشهور را پذیرفته است. با این اوصاف اگر این دیدگاه درباره وقف، صحیح باشد؛ دیگر نمی‌توان به مالکیت شخص حقوقی معتقد بود، چرا که شخص حقوقی برای واقع شدن عقد، باید آن را قبول کند و قبول او متضمن دو امر است؛ یکی اینکه وقف را قبول کند تا منافع آن به اشخاص حقیقی برسد و دیگر آنکه وقف را قبول کند تا عین آن به ملکیت خود شخص حقوقی برسد و حال اینکه به تصریح صاحبان این نظریه، شخص حقوقی بعد از صیغه وقف تشکیل می‌شود (ابهری علی‌آباد، ۱۳۸۶: ۸۶) و لذا این اشکال به وجود می‌آید که مسئول قبول وقف، چه کسی است؟ علاوه بر آن در شخصیت‌های حقوقی کنونی، دارایی شخص، مفهومی کلی و مستقل از اجزای آن است و با از بین رفتن هیچ مالی، وجود شخص

حقوقی از بین نمی‌رود (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۵۰)؛ اما در وقف، وجود عین موقوفه از ارکان اساسی محسوب می‌شود و همین وابستگی، از اصالت این شخصیت می‌کاهد.

### نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت نتایج زیر به دست می‌آیند:

۱. شرط اساسی برای اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی آن است که عین موقوفه از ملک واقف خارج شود، زیرا در صورت باقی ماندن عین موقوفه در ملک وی، نوبت به بررسی محل انتقال آن نمی‌رسد. با بررسی ادله قائلان به خروج و عدم خروج مال از ملک واقف، این نتیجه به دست آمد که بر اساس این شرط، اثبات فرضیه مذکور منتفی است؛ زیرا مسئله از دو حال خارج نیست، چرا که اگر ادله‌ای دال بر انتقال مال به ملکیت موقوفه‌علیهم وجود داشته باشد، نتیجه آن، مالکیت موقوفه‌علیهم است نه شخص حقوقی و اگر این دلیل ثابت نشود، اصل بر عدم زوال ملک واقف است و لذا باز هم عین موقوفه به ملکیت شخص حقوقی در نمی‌آید.

۲. دو دیدگاه انتقال ملکیت عین موقوفه به خداوند و بدون مالک شدن آن، زمینه شکل‌گیری فرضیه مالکیت شخص حقوقی را فراهم آورده‌اند. بنابراین یکی دیگر از شرایط اثبات فرضیه فوق آن است که یکی از دو دیدگاه مزبور اثبات‌شدنی باشند.

۳. در مورد دیدگاه مالکیت خداوند نسبت به عین موقوفه، باید گفت که ادله قائلان به این دیدگاه همگی دچار خدشه هستند و علاوه بر آن، نفس قائل شدن به مالکیت خداوند، متوجه دو اشکال کلی خواهد بود: اولاً لغو است و ثانیاً اگر ادعا شود که مالکیت خداوند به واسطه انشای واقف صورت گرفته، گزافه‌گویی است و اگر ادعا شود از جانب خود شارع بوده است، قول بدون دلیل محسوب می‌شود.

۴. امام خمینی (ره) برای اثبات دیدگاه خود مبنی بر بی‌مالک شدن عین موقوفه، به دو صحیحۀ عبدالرحمن بن حجاج و ربیع بن عبدالله تمسک جست‌ه‌اند، لکن هر دو روایت امکان اثبات این دیدگاه را ندارند، چرا که برداشت امام خمینی (ره) برخلاف ظاهر روایت بوده و روایت در صدد بیان امر دیگری است.

۵. با فرض آنکه شرایط لازم برای اثبات فرضیه مالکیت شخص حقوقی محقق باشد، باز هم می‌گوییم که این فرضیه با دو مانع مواجه است: اولاً با وجود آنکه اشکال‌های امام خمینی(ره) بر ادله مشهور فقها مبنی بر انتقال عین موقوفه به ملک موقوف‌علیهم وارد خواهد بود، از دلیل دیگری می‌توان به دست آورد که قول مشهور صحیح محسوب می‌شود و آن روایت صفوان بن یحیی است. ثانیاً بر مبنای این دیدگاه که وقف یک عقد محسوب شود، قبول صیغه وقف توسط شخص حقوقی، با مشکل مواجه است، چرا که به اذعان صاحبان این فرضیه، شخص حقوقی پس از قبول صیغه وقف تشکیل می‌شود.

## کتابنامه

- قرآن کریم

۱. ابن‌ادریس، محمدبن منصور (۱۴۱۰ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
۲. ابن‌بابویه، محمدبن علی (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
۳. ابن‌برآج، عبدالعزیزبن نحریر (۱۴۰۶ق). *المهذب*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
۴. ابن‌حمزه، محمدبن علی (۱۴۰۸ق). *الوسیلة إلى نیل الفضیلة*، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۵. ابن‌زهره، حمزه‌بن علی (۱۴۱۷ق). *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
۶. ابن‌سعید، یحیی‌بن سعید (۱۴۰۵ق). *الجامع للشرائع*، قم: مؤسسه سیدالشهداء العلمیة.
۷. ابن‌فارس، احمدبن فارس (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیة قم.
۸. ابن‌فهد حلی، احمدبن محمد (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
۹. ابن‌منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، لبنان/ بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۱۰. ابوالصلاح، تقی‌الدین بن نجم‌الدین (۱۴۰۳ق). *الکافی فی الفقه*، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین(ع).
۱۱. ابهری علی‌آباد، حمید؛ رضیان، عبدالله (۱۳۸۶). *مفهوم و ماهیت وقف و وضعیت مالکیت مال موقوفه در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران*، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۸۶: ۱۱ - ۳۰.



۱۲. احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵ق). *عوالی اللثالی العزیزیه*، قم: دارسیدالشهداء للنشر.
۱۳. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸ق). *حاشیة کتاب المکاسب*، قم: أنوار الهدی.
۱۴. امینیان مدرس، محمد (۱۳۸۱). *وقف از دیگاه حقوق و قوانین*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۳ق). *کتاب فی الوقف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. آل کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۳۵۹ق). *تحریر المجلة*، عراق / نجف اشرف: المكتبة المرتضویة.
۱۷. بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق). *القواعد الفقهیة*، قم: نشر الهادی.
۱۸. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۰. جهانیان، ناصر (۱۳۸۹). *بررسی فقهی اقتصادی مالکیت وقف*، اقتصاد اسلامی، شماره ۳۸: ۵ - ۳۲.
۲۱. حسینی عاملی، سید محمد جواد بن محمد (۱۴۱۹ق). *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. حکیم، محسن (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۳. خمینی، روح الله (بی تا). *تحریر الوسیلة*، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۱ق). *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*، قم: نشر مدینه العلم.
۲۶. راوندی، قطب‌الدین (۱۴۰۵ق). *فقه القرآن*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

٢٧. الزحیلى، وهبة (بى تا). *الفقه الاسلامى وادلته، دمشق: دارالفكر.*
٢٨. سيفى، على اكبر (١٤٣٠ق). *دليل تحريرالوسيلة - الوقف، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى(ره).*
٢٩. شهيد اول، محمدبن مكى (١٤١٠ق). *اللمعة الدمشقية فى فقه الإمامية، بيروت: دارالتراث - الدار الإسلامية.*
٣٠. \_\_\_\_\_ (١٤١٧ق). *الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمية قم.*
٣١. شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤١٣ق). *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.*
٣٢. صاحب الجواهر، محمد حسن بن باقر (١٤٠٤ق). *جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، بيروت: دارالاحياء التراث العربى.*
٣٣. صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد (١٤١٤ق). *المحيط فى اللغة، بيروت/ لبنان: عالم الكتاب.*
٣٤. طوسى، محمدبن حسن (١٣٨٧ق). *المبسوط فى فقه الإمامية، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.*
٣٥. \_\_\_\_\_ (١٤٠٧ق). *تهذيب الأحكام، تهران: دارالكتب الإسلامية.*
٣٦. علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (١٤١٣ ق الف). *قواعد الأحكام فى معرفة الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه.*
٣٧. \_\_\_\_\_ (١٤١٣ ق ب). *مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمية قم.*
٣٨. \_\_\_\_\_ (١٩٨٢). *نهج الحق وكشف الصدق، بيروت: دارالكتاب اللبناني.*
٣٩. فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله (١٤٠٤ق). *التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.*

۴۰. فاضل موحدى لنكرانى، محمد (۱۴۲۴ق). تفصيل الشريعة - الوقف، الوصية، الأيمان و النذور، الكفارات، الصيد، قم: مركز فقهى ائمة اطهار(ع).
۴۱. فخرالمحققين، محمد بن حسن بن يوسف (۱۳۸۷ق). إيضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد، قم: مؤسسه اسماعيليان.
۴۲. فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى (بى تا). مفاتيح الشرائع، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.
۴۳. فيومى، احمد بن محمد (بى تا). المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم: منشورات دارالرضى.
۴۴. كاتوزيان، ناصر (۱۳۷۸). حقوق مدنى عقود معين عطايا، تهران: گنج دانش.
۴۵. كاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالكي (۱۴۲۲ق). كشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم.
۴۶. كلينى، محمد بن يعقوب (۱۴۰۷ق). الكافي، تهران: دارالكتب الإسلامية.
۴۷. محقق حلى، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فى فقه الإمامية، قم: مؤسسه المطبوعات الدينية.
۴۸. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن (۱۴۲۳ق). كفاية الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۴۹. محقق كركي، على بن حسين (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
۵۰. نورى، حسين بن محمد تقى (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
۵۱. يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى (۱۴۱۴ق). تكملة العروة الوثقى، قم: كتابفروشى داورى.